

گلبرگ مغرور

(زندگی و زمانه صرّحجاری)

نخارش و تدوین: فرید مرادی

سرشناسه	: مرادی، فرید
عنوان و نام بدیداور	: گلبرگ مفروز: زندگی و زمانه ناصر حجازی/ نگارش و تدوین فرید مرادی.
مشخصات نشر	: تهران: راویان مهر، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۴۲۸ ص: (و ۳۲ تصویر).
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۹۴۴۹۳-۸۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: حجازی، ناصر، ۱۳۲۸ - ۱۳۹۰.
موضوع	: نوتیال‌ها - ایران - سرگشتنامه
رده بندی کنگره	: ۴۱۳۱۲ م ۳ ج ۳ / ۷ GV ۹۴۲
رده بندی دیویی	: ۷۹۶/۳۴۰۱۲



گلبرگ مفروز: زندگی و زمانه ناصر حجازی

نگارش و تدوین: فرید مرادی

ویراستار: بهنوش فلاحت‌پیشه

چاپ اول: ۱۳۹۳ / ۱۶۵۰ نسخه

چاپ: سازمان چاپ احمدی

صحافی: مهدی

ناظر چاپ: محسن گودرزی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۴۴۹۳-۸۸

قیمت: ۲۵۰۰۰ هزار تومان

کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر راویان مهر است

آدرس: خیابان سهروردی شمالی - کوچه شهرتاش - پلاک ۴۴ - واحد اول غربی

تلفن: ۸۸۷۶۴۵۷

فهرست

پیش سخن	۹
فصل اول: زندگی از آغاز تا پرواز همیشگی	۱۳
فصل دوم: کارنامه ورزشی	۱۵۱
فصل سوم: به روایت خانواده و نزدیکان	۱۷۹
فصل چهارم: به روایت دوستان	۲۱۱
فصل پنجم: به روایت هنرمندان	۲۷۵
فصل ششم: به روایت ورزشکاران و مبارزان	۲۸۵
فصل هفتم: به روایت مدیران و مسئولان بانگاهی	۳۱۵
فصل هشتم: به روایت ورزشی نویسان و اهالی رسانه	۳۳۵
فصل نهم: به روایت دوستداران و هواداران	۴۰۱
فصل دهم: به روایت تصویر	۴۲۷

پیش سخن

چندی پیش دوست دیرین مسعود جعفریه، مدیر انتشارات راویان مهر از من نظری خواست راجع به کتابی در باب زنده‌یاد ناصر حجازی، کار را تأیید کردم به شرطی که روشمند باشد و در خور مردی چون حجازی، چند روزی که از این گفتگو گذشت روزی آمد و پوشه‌ای در اختیارم نهاد که در آن چند CD و نوشته‌هایی و چند بریده روزنامه بود و گفت اینکار دستت را می‌بوسد.

شگفت‌زده شدم و راستش شوکه، که در عمرم ورزشی‌نویس نبوده‌ام اگرچه حداقل در پنج دهه کنونی همواره پیگیر مسائل ورزشی ایران و دیگر کشورهای جهان بوده و کمابیش فراز و فرودهای ورزش را در ایران به ویژه در حوزه فوتبال درک کرده‌ام، اما اینکه زندگی و سوانح مردی را تدوین کنی که حالا تبدیل به یک اسطوره شده کاری است نه خرد که باید در خور باشی و سزاوار، از سویی از دیرباز تعلق خاطری به باشگاه استقلال یعنی تاج سابق نداشته‌ام، شاید همان دغدغه مردمی بودن که باشگاه شاهین داعیه‌دارش بود و بعد پرسپولیس و دولتی بودن که تاج از آن سازمان تربیت بدنی بود و تیمسار خسروانی که نظامی دوران شاهنشاهی بود، باری گردش روزگار اما هر دو تیم را در یک قایق نهاد و هر دو را تا بن استخوان وابسته به دولت و البته کم هم از این راه آسیب به کل بدنۀ فوتبال نرسیده، اما دیدم در اینجا هدف تاریخنگاری

است، در پرتو زندگی مردی مثل حجازی می‌توان بسیاری از ماجراهای فوتبال ایرانی را دید، زدوبندها، کینه‌ورزیها، پرونده‌سازیه‌ها، حق‌کشی‌ها، لابی‌گریها، برکشیدن‌ها و فرو افتادن‌ها و...

حجازی در این میان یک نماد است، الگویی است که اگرچه کم رنج نکشید، کم ناکامی تجربه نکرد و کم حقش پایمال نشد، اما از آنجا که در برابر بسیاری از ناروایی‌های این فوتبال ایستاد و تن به وابستگی‌های حقیر نداد، مردی متفاوت است، حجازی زود از تیم ملی با طرحی من‌درآوردی و مستخره کنار نهاده شد، بزرگ‌ترین موقعیت زندگی ورزشی‌اش برای حضور در یکی از بزرگ‌ترین تیمهای جهان به خاطر بغض و حسد از او گرفته شد، در کشورش امکان کار و تلاش در زمینه ورزشی از او دریغ شد و او راهی بنگلادش شد تا سرفرود نیاورد، وقتی هم که برگشت، باشگاهی که حتی حیات پس از انقلابش بسیار مدیون از خودگذشتگی او بود هیچگاه روی خوش به او نشان نداد، حواشی فوتبال و آنچه او از آن به عنوان فوتبال ناسالم یاد می‌کرد، هیچگاه اجازه نداد تا او تمام توانایی و دانش حرفه‌ای‌اش را به منصفه ظهور رساند، در شرایطی که در مقاطعی شایسته‌ترین فرد برای هدایت تیم ملی بود، تنگ نظری‌ها و بنده‌پروری‌ها این امکان را نداد تا بر صندلی هدایت تیم ملی کشورش بنشیند، آنچه بر حجازی رفت، نشان از به حاشیه کشاندن یکی از ورزشکاران سرافراز این سرزمین بود که به قربان گو نبود.

در فوتبال ایران که داشتن تحصیلات معمولی و نه عالی تقریباً امری مفقود است به ویژه در دوران پیش از انقلاب، حجازی تحصیلات عالی داشت نظیر بازیکن تیم رقیبش حسین کلانی، ظاهر آراسته‌اش همواره او را از بسیاری از اهالی فوتبال متمایز می‌کرد و همین هم تبدیل شد به دلیلی برای نادیده‌انگاری‌اش، گویی فقط باید همرنگ جماعت شد تا بتوان سری میان سرها درآورد.

حجازی در روزهایی که بازیکن سالاری به لطف رقابت بیجان مدیران دولتی تیمها می‌رفت تا همانند اختاپوسی بر فوتبال ایران سایه افکند، در برابر چنین کاری ایستاد و البته نادیده گرفته شد تا جایی که به مرور به جلای وطن برای کار در یکی از کشورهای اروپا تن درداد.

حجازی آنجا که پای حضور و وجود بی‌جای مدیران دولتی و غیر ورزشی نیز دیده می‌شد، می‌ایستاد و همین باعث می‌شد تا صندلی مربیگری از زیر پایش کشیده شود. اما همین منش او بود که وی را تبدیل به یک نماد در فوتبال ایران کرد.

در واقع این کتاب ادای دینی است به خاطره‌مردی به اسم ناصر حجازی، فردی خودساخته که نایروایی‌های رفتاری پدرش او را تا ستاره شدن برکشید، و بدون امکانات او را تبدیل به دومین دروازه‌بان قاره کهن کرد.

این اثر چندبخش دارد و کوشیده‌ام از ورای هزاران صفحه، مطلب و دانستنیهای موجود در نشریات و در سایتها و در گفتار و کلام دوستان‌انش آنچه را گزینش کنم که تصویری بدون رتوش و واقعی از ناصر حجازی ارائه می‌دهد.

در بخش نخست این اثر با بهره‌جویی از مصاحبه‌ها و نوشته‌های برجامانده از خود زنده‌یاد حجازی کوشیده‌ام زندگی‌نامه او را ارائه دهم اگرچه می‌دانم که بسیاری ناگفته‌ها و نکات تاریک از زندگی نصرت و دوساله او ناگفته مانده، اما چه می‌شود کرد، خود حجازی نیز در دوران حیاتش چندان باوری به نگارش زندگینامه‌اش نداشت چون اعتقاد داشت که گفتن حقایق آن را غیر قابل چاپ می‌نماید.

در بخش دوم دیدگاه‌ها و نظریات خانواده ناصرخان را تا جایی که امکان داشته آورده و در بخشهای دیگر اثر از دوستان، اصحاب رسانه، همبازیان و ورزشکاران، مدیران باشگاهی و هوادارانش مطالبی را گلچین

شده آورده‌ایم. تردید ندارم که می‌توان برای زندگی اسطوره آبی، مطالبی چند برابر این نیز گرد آورد. اما بر این نظرم که همین مختصر نیز بازتاب دهنده تصویری شفاف از زندگی آن مرد از دست رفته است.

برای نام کتاب نیز گزینه‌هایی چند در نظرم بود و بالاخره پس از رایزنی با خانواده محترم آن زنده یاد و آقای مسعود جعفریه، ناشر گرامی کتاب نام «گلبرگ مغرور» را برگزیدیم. حجازی بی‌تی را بسیار دوست داشت:

من آن گلبرگ مغرورم که می‌میرم ز بی آبی

ولی با ذلت و خواری پی شبنم نمی‌گردم

شاید غرور، صفی برانده حجازی نباشد، اما سویه مثبت غرور یعنی سرفرازی و سر فرو بردن برابر صاحب جاه و مقام نشانی از آزادگی دارد و حجازی این گونه بود.

در خاتمه جا دارد از فریدون سامانی‌پور عزیز، حروف‌نگار کتاب و دوست دیرینم سپاس ویژه داشته باشم که با حوصله کوشید تا متنی پیراسته و چشم‌نواز و سزاوار ارائه دهد. همچنین از مسعود جعفریه، دوست قدیمم که مرا گرفتار انجام کار دشوار تدوین این کتاب کرد، اگرچه روزگار چندی را با روزهای حجازی پیوند زدم و خوش بودم، امیدوارم که توانسته باشم کاری در خور انجام دهم.

مهر ۱۳۹۲

تهران

فرید مرادی